

# سیاست و زبان

نویسنده: P.A Chilton

مترجم: محمد هادی

تا سیاستمداران را در باب استفاده‌شان از “زبان” به چالش بطلبیم اغلب چنین جواب می‌دهند که شما پرسشگران صرفاً دنبال “بازی با معانی” و آشفته‌ساختن “سبک” و “محتوا” هستید. باین وجود، خودشان برای ارتباط با رأی‌دهندگان یا شهروندان به زبان تکیه می‌کنند: نطق می‌دهند، خبرگان روابط اجتماعی را به کار می‌گذارند و در روزنامه‌ها می‌نویسند. هر حیات سیاسی، چه استبدادی و چه دموکرات، به درجات خود را نیازمند عواملی جهت کنترل و نظارت از بیرون می‌داند و باین حال، هر نظامی باز چه استبدادی و چه دموکرات باید جهت اطلاع‌رسانی، اجرای قانون، قانونگذاری، ترغیب مردم و یا عوامل دیگر، با مردم ارتباط داشته باشد. این نوشته، شماری از پیوندهای “زبان” و سیاست را مطرح می‌سازد.

## ۱. زبان، گفتمان و قدرت

چنانچه پیگیری مطالعه‌ی رابطه‌ی میان زبان و سیاست باشیم، چاره‌ای نداریم جز این که به ارائه‌ی اصطلاحات و فرضیاتی شفاف پردازیم. خود کلمه‌ی “زبان” در کاربرد روزمره‌اش و آنجا که در مجاورت سیاست به کار می‌رود، معانی متعددی بدست می‌دهد. فرضا هنگامی که از “زبان سیاست” سخن می‌گوییم، گویا، **تلویحا اشاره بدین داریم** که این زبان با دیگر رفتارهای زبانی متفاوت است؛ وقتی می‌گوییم سیاستمداران از زبان سوءاستفاده می‌کنند یا در راه ناشایسته‌ای به کارش می‌گیرند، فرض بر این بوده که زبان در حالت عادی و معمولیش بی‌طرف است یا این که **در دیگر موارد** مثلا “زبان انگلیسی” یکسره غیرسیاسی است، ولی آیا واقعا هم چنین است؟

[اینجا] بد نیست "زبان" را که استعدادی ذاتی بوده، فراگرفته و در تمامی جوامع به کار

بسته می‌شود، از دو مفهوم دیگر یعنی "یک زبان خاص" و "گفتمان" تمییزدهیم.

به همین ترتیب نیز بر خودِ اصطلاح سیاست، از نقطه نظری زبان‌شناسانه دو فرض بنیادین مفروض است: در فرض اول، ما همان تعریف کلاسیک سیاست، یعنی فن حکمرانی را اختیار - می‌کنیم، که این تعریف یا مارا به مساعی زبان‌شناختی برای توصیف عینی جوانب متفاوت استفاده از زبان در شرایط و نهادهای مختلف سوق می‌دهد، که عموماً به عنوان اموری سیاسی از آنها یاد می‌شود و یا به زبان‌شناس، سخنور یا کسی که در چنین اموری کارگشته است و کسی که به تدوین نظریاتی فنی [در این زمینه] می‌پردازد و آنها را در اختیار دولتمردان قرار می‌دهد. در فرض دوم، مفهوم سیاست گردِ مفاهیم قدرت و نزاع تنیده می‌شود. استنباطی چنین از سیاست، ما را به وادایی می‌رساند که در آن سیاست تنها منحصر به دولتها، احزاب، انتخابات و اموری از این دست نیست، بلکه وضعیتی است که بر تمامی روابط بین‌افردی در زمذگی روزمره سایه می‌گستراند. چنین برداشتی به مطالعاتی انجامیده است که هدفشان توصیف صرف نبوده، بلکه علاوه بر توصیف، مصمم‌اند پیوند زبان و برخورداری از قدرت را افشا نموده به نقد بکشانند.

اگرچه خط فاصلی چندان روشن میان رویکردهای توصیفی و انتقادی در کار نیست (بدین دلیل که رویکرد انتقادی نیز خواه ناخواه به توصیف می‌پردازد). با این همه، تمایزشان از هم نیز چندان مشکل نیست. آنچه در بخش دوم مقاله و در پی می‌آید، به شرح نگره‌ی اول می‌پردازد، یعنی نگاهی که عمدتاً توصیفی است. بخش سوم هم نگره‌ی دوم را که زبان‌شناسی انتقادی یا تحلیل انتقادی گفتمان است، بر می‌رسد.

## ۲. رهیافت‌های توصیفی

طی قرون متمادی در غرب، پژوهش درباب استفاده‌ی عملی از زبان در زندگی مردم بر ساخته‌ی فنون کلاسیک بلاغت بود. به واقع حیات سیاسی و نظریات بلاغی به هم پیوسته‌اند. ظاهراً، نظریه و کاربرد سخنوری عام در محیط‌های قانونی و سیاسی بر نخستین اقدامات درگردآوری فنون بلاغی مقدم بوده‌است. بنا به گفته‌ی **سیسرو** (Cicero)، بلاغت ابتدا در جامعه‌ی یونان و در جزیره‌ی سیسیل در قرن پنجم و به منظور پیشبرد اقامه‌ی قانونی دعوا علیه حکمای مطرود تدوین گشت. چنین می‌نماید که این اصول متعاقباً در سال ۴۲۷ پیش از میلاد توسط **گریاس**، نماینده‌ی سیاسی سیسیل، که خود استاد نامور بلاغت بود، به آنتی‌ها منتقل شد.

طی قرون بعد، به موازات گسترش ساماندهی این اصول، جدالی فلسفی به مرکزیت این پرسش در گرفت که آیا استاد بلاغت (قطع نظر از هرگونه مسؤولیت اخلاقی) در قبال عقاید به‌بیان - درآمده‌اش تنها ایفای تخصص می‌کند یا این که اصلاً چنین تفکیکی، یعنی تفکیک میان عقیده و بیان بی‌اعتبار است و بدین ترتیب استادان بلاغت و سخنوری به ازای هر آنچه اظهار می‌دارند، متقبل مسؤولیتی اخلاقی می‌شوند. به زعم بسیاری متفکران، مثلاً **سقراط**، انطور که از گفتگوهای **افلاتون** برمی‌آید، هنر برانگیزنده سخن‌راندن الزاما اغواگر است، نزد بعضی دیگر هم، چون **ایسوکراتس** (Isocrates ۳۳۸ تا ۴۳۶ پیش از میلاد) و **سیسرو** (۴۳ تا ۱۰۶ پیش از میلاد)، جدایی ناپذیری کلام و عقیده تعهدی اخلاقی را برای گویندگان رقم می‌زد.

### ۱،۲. توصیف بلاغی

در یونان و روم در دوران کلاسیک و دوران قرون وسطی، رساله‌های بلاغی در چارچوبی به‌غایت منسجم بسط یافتند که جان کلامشان هم، توصیف و تجویز فنون، مؤثر منه بر

چگونگی نفوذ در افکار و احساسات مخاطب بود. این امر در مورد نامی‌ترین و نافذترین رساله‌های بلاغت کلاسیک من جمله "هنر بلاغت" ارسطو، "در باب سخنور عام" نوشته‌ی سیسرو، "آموزش سخنرانی برای مردم" نوشته‌ی کویتیلیان و "بلاغت از برای Gaius Herennius" که نویسنده‌ای ناشناس دارد، مصداق دارد.

تمامی آنچه تحت عنوان نظریه یا کاربرد بلاغت به کار می‌رفت، بخشی از حیات سیاسی اجتماع پنداشته می‌شد. [در این راستا] می‌توان عمده‌ی کاربردهای بلاغت را در سه‌نوع خاص آن باز شناخت: بلاغت قضایی، یعنی بلاغتی که هدفش اقامه‌ی دعوا در دادگاه بود، بلاغت شورایی، یعنی بلاغتی که خط مشی خاصی را در محافل سیاسی پشتیبانی می‌نمود و بلاغت تشریفاتی که آداب‌دانی در مراسم مملکتی را مدنظر داشت. به‌طور کلی و در ارتباط با کاربردهایی چنین، رساله‌ها روش‌شناسی پنج‌پاره‌ای را به شرح زیر به سخنوران پیشنهاد می‌نمودند:

الف. فنون روان‌شناسانه‌ی حفظ عبارات در سطح گسترده‌ای توصیه می‌شدند. در نظر ایشان بیشترین تأثیر بر مخاطب هنگامی حاصل می‌شد که طرح گفتار از پیش معین نشده‌باشد. به موازات چنین استراتژی، در روزگاران مدرن شاهد استفاده‌ی سیاستمداران از دستگاه متن‌رسان هستیم. صفحه‌ی شفاف‌ی که مخاطب قادر به دیدن آن نمی‌باشد و متن گفتار بر روی آن نمایش داده - می‌شود.

ب. فنون کنترل صدا، حرکات سر و دست و حالات چهره، تحت عنوان دستورالعمل نطق برای اهداف برانگیزاننده‌ی مختلفی توصیه و تشریح می‌شدند. در میان سیاستمداران قرن بیستم، افراد شهیری را می‌توان یافت که تعلیم‌یافته‌ی بازیگرانند. "رونالد ریگان" رئیس‌جمهور سابق آمریکا، خود زمانی بازیگر بوده‌است.

پ. آنچه "خلاقیت" نامیده می‌شده، در واقع راه‌هایی برای برهان آوردن، ارایه‌ی دلیل و لفاظی - کردن‌های متقاعد کننده بوده‌است. حرف‌هایی که [تنها] از ظاهری منطقی برخوردار بوده یا کلمات قصاری که [تنها] باورکردنی می‌نمودند.

ت. لازم بوده ابزارهایی از این دست در گفتار، در پی یکدیگر ظاهر شوند. همچنین تنظیم و تنسيق قسمت‌های رساله، محتوای یک بخش (فرضا دیباچه یا مقدمه‌ی پرشوران، ارایه‌ی مطالب، دلایل، جمع‌بندی و یا نتیجه‌گیری) و شیوه‌ی انسجام بخشیدن به آنها را مشخص می‌نموده‌است.

ج. بخش مربوط به "سبک" مجموعه‌ای مفصل و مطول از آرایه‌های گفتار را در اختیار قرار می‌داده‌است. سیاستمداران و سخنوران عام ذیل عنوان "صنعت فکری" و "صنعت گفتار" با مجموعه‌ای از فنون گفتار آشنا می‌شدند. مثال‌های این دست شامل سؤال‌ها می‌شدند: "سؤالات بلاغی" (که علی‌الظاهر جوابشان روشن بود)، سؤالاتی که جوابشان در خودشان بود، زنجیره‌ی سؤالات و سؤالاتی که خطابشان به فرد خاصی بوده و وی را به ستوه می‌آوردند. از اینها گذشته، تمهیداتی نیز جهت آرایش گفتار در جملات و میان جملات اندیشیده می‌شد. نمونه‌هایی همچون تکرار کلمات (چگونه چگونه می‌توانند اقدام به چنین کاری کنند؟)، استفاده از نقیضه‌ها (پیشنهاد ما مبنی بر افزایش استانداردهای فعال است، حزب ما مخالف کاهش استانداردها است)، به کار بستن جملاتی هم‌اندازه و همچنین استفاده از تأثیرات همگونی‌های آوایی. روش دیگری که احساس می‌شد بسیار هم‌کارا است، استفاده از استعاره و صنایعی مرتبط با قیاس و تشبیه مانند تمثیل، کنایه و حتی نام‌آواها می‌بودند.

چنین فونوی از دوران مدرن به‌خوبی بازشناخته و به‌کار بسته شدند و یقیناً نزد سخنوران در پیشرفت‌های بزرگ سیاسی غرب از قرن هفدهم تا قرن بیستم از اهمیت

چشمگیری برخوردار بودند. نیز در نیمه‌ی دوم قرن بیستم، اهمیت فراگیر اشکال مختلف رسانه‌های الکترونیکی در حیات نظام‌های سیاسی با خود اهمیت فوق‌العاده‌ی بیان شفاهی را به‌همراه آورد. هرچند بلاغت به شیوه‌ی کلاسیک آن بسیار پیشتر از اینها از صفحه‌ی ذهن نخبگان پاک شده‌بود، با این حال بسیاری از فنون به حیات خود ادامه دادند. دلایل چنین امری شاید میراث‌داری فرهنگ شفاهی در مغرب زمین باشد. ازسوی دیگر، مهارت‌های بلاغی می‌توانند جهانی‌هایی تلقی شوند که تمام سخنوران کارکشته می‌توانند در روندی طبیعی بدان نایل شوند.

## ۲.۲. رویکردهای توصیفی معاصر

زبان‌شناسی معاصر راهکارهایی را برای بررسی و مطالعه به‌دست داده که قابل اعمال بر رفتار کلامی سیاستمداران بوده‌است.

## ۱.۲.۲. توصیف مجدد ترفندهای بلاغی

شماری از تحلیل‌گران همسو با سقراط و جهت‌گیری وی در سنت بلاغی، توجه خویش را به وجوه برانگیزاننده، عوام‌فریبانه و اغواگر زبان سیاستمداران معطوف داشته‌اند. بدین نحو، روندهای تحلیلی در زبان‌شناسی معاصر پی‌گیر فهرست کردن تمهیدات و ترفندهای [به‌کار رفته] بوده‌است.

یعنی روش طبقه‌بندی بلاغی سنتی به شکل دیگر به توصیف در سطوح واجی، نحوی، لغوی، معناشناختی، کاربرد شناختی و متنی می‌پردازد. فرضاً، در سطح واجی می‌توان تدابیری همچون همگونی آوایی، همگونی مصوت‌ها، ریتم کلام را جای داد (مثلاً جمله I like Ike که شعار مبارزات انتخاباتی ایزنهاور بود). در سطح نحوی، می‌توان استفاده از جملات مجهول بی‌عامل را بر شمرده مثلاً جمله: "تصمیمات منعقد شد" که از اشاره به هویت تصمیم‌گیرنده سرباز می‌زند. در سطح لغوی، رویکردهای توصیفی به کلمات

مرسوم در شغل واژه‌ها یعنی کلماتی که خاص - گروه‌هایی بسته‌ای از گویشوران هستند - نو واژه‌ها، سر نام‌ها و ساخت‌واژه توجه می‌کنند. (فرضاً در کوانگس<sup>۱</sup>). در سطح معنایی به محدودیت و تغییرات معنایی که فرضاً حاصل تعبیرات (Paraphrases) و یا حسن تعبیرات (euphemisms) هستند اهمیت داده می‌شود. در سطح متنی و کاربردشناختی نیز، مفسرین زبان شناس متوجه شیوه‌های استدلال بوده‌اند. مثلاً به کار بستن نقل قول از اندیشمندان بزرگ.

### ۲-۲-۲: رفتار کلامی سیاستمداران

برخی تحلیل‌های توصیفی واقعی به مسأله اغوای بلاغی نمی‌نهند بلکه جستجوگر گزارشاتی از رفتار کلامی سیاستمدارانند که از اعتباری تجربی برخوردار بوده و بری از هرگونه ارزش‌گذاری باشد. مقولات توصیفی که در اینجا به کار بسته می‌شوند همان نمونه‌های زبانشناختی هستند که از آنها سخن رفت. آنچه در چنین مطالعاتی نزد تحلیل‌گر پراهمیت است مختصات کلامی سیاستمداران در محیط‌هایی چون مجلس یا مجامعی از این دست در دموکراسی‌های پارلمانی است. سطوح مألوف زبانشناختی که در اینجا مطرح می‌شوند نیز دارای چارچوب هستند.

برای مثال تحقیقات نشان داده که در مجلس اتریش سیاستمداران به طور منظم (در شرایطی) بجای استفاده از صورت معیار زبان از گونه‌ای محلی استفاده می‌کنند یا بالعکس. (ر. ک. موزمولر ۱۹۸۹ - moosmuller).

صورت‌های محلی و معیار یک زبان در تمام محیط‌های دولتی، دستخوش ارزیابی‌های اجتماعی، سیاسی‌اند: این صورت‌ها می‌توانند در پیوند با مقبولیت اجتماعی، پرخاشگری،

<sup>۱</sup> - < "quangos" quasi- autonomous nongovernmental organizations.

بی زکاوتی، قابلیت اعتماد و غیره (فرد) تلقی شوند. سیاستمدارانی که دنبال رأی هستند بیشتر مایلند از چنین تغییر صورتهایی بهره گیرند، (پس) اگر هم در مجلس اتریش گونه محلی به کار بسته می شود، به سختی می توان آنرا معلول زادگاه اجتماعی سخنگویان دانست. موزمولر (۱۹۸۹ر) براین باور است که تغییر صورت های زبانی علان بر این، با ساختاری کاربردشناختی نیز در تقابل است. اگرچه عموماً خود نطق حی و حاضر است. انسان در مواجهه با گفتارهای بینابینی (Transitional introductions) و وقفه ها (interruptions)، باید کم و بیش فی-البداهه عمل کند و این دقیقاً همان جایی است که تغییر صورتهای در آن اتفاق می افتد تحت این شرایط دلیل استفاده ایشان از فلان صورت خاص، بیشتر به ارزیابی اجتماعی از آن صورت بر می گردد تا طبیعی بودن یا تکلفی نبودن آن صورت خاص. اعتبارمنفی صورت های محلی زبان باعث می شود که این صورتهای یا در فواصل گفتاری که چندان جدی نیستند به کار روند یا در مواردی برای دست کم گرفتن مخالفان. توجه بدین نکته هم لازم است در شرایطی که یک سخنگو (زن یا مرد) در برابر یکی از زنان عضو مجلس قرار می گیرد به پیروی از توقعات جنسیتی که خود برخاسته ادبند، دیگر بدین نحو رفتار نمی کنند.

هستند مطالعاتی تجربی که ما را از توصیف فراتر نهاده و مانند خبرگان سخنوری کلاسیک، در پی تدوین تجویزاتی بلاغی برای سیاستمداران حرفه ای می باشند. تکنیک های ضبط ویدئویی امکان تحلیل لحظه به لحظه مولفه های گفتاری و غیر گفتاری را در اجرای خطابه های ماهرانه فراهم ساخته اند. ایما و اشارات، کیفیات صوتی، کلمه بندی و جمله بندی ها و ساختمان کلام همگی می توانند همسو با واکنش های مخاطب عمل کنند و تبدیل به ترفندهایی اثر گذار شوند.



یکی از مهم ترین مطالعاتی که از چنین روش شناسی استفاده نموده (اتکینسون ۱۹۸۴) به بررسی ترفندهای سیاستمداران موفق جهت ایجاد تله کف زدن<sup>۲</sup> پرداخته است - و این شرایطی است که در آن یک مخاطب از سخنگو علایم گفتاری یا چهری را دریافت می نماید که معنایشان این است که اکنون دیگر وقت کف زدن است ، یا اینکه درموردی دست اندرکاران تولیدات تلویزیونی با همان علایم و سیگنالها، کانون دوربین را تغییر میدهند . چنین موقعیت هایی ، امکان بررسی مولفه هایی که همزمان یا از طریق چهره یا از لحن صدا یا الگوهای خاص گفتاری و مکث ها صادر می شوند را بدست میدهد . دو نوع الگوی گفتاری که بدین نحو به کار بسته می شوند " فهرست سه تایی (List of Three) و جفت های متباین یا برنهاد (anti thesis) هستند .

جرج والاس (George wallace) ، فرماندارِ الاباما (Alabama) در سال ۱۹۶۳ ، با سخنرانی افتتاحی منحصر به فرد خود ، با سه جمله زیر (تمامی) حضار را به کف زدن واداشت .

... امروز از استقلال می گویم

فردا از استقلال می گویم

تا ابد هم از استقلال می گویم

دو کلمه ابتدایی دوجمله اول با لحنی خیزان ، و سپس مکثی کوتاه همراه بود و اولین کلمه جمله سوم با لحنی افتان همراه بود و سپس بلافاصله با تشویق حضار همراه شد.

## ۲-۲-۳ ذهن سیاستمداران

<sup>۲</sup> - Clap-trap را به طور تحت القطی می توان تله کف زدن ترجمه نمود، درحالی که معنای عمومی آن

درحالی‌که چنین مطالعاتی بیشتر برمه‌ارت‌ها در ارایه و شکل دهی گفتار تمرکز دارند، هستند تحلیل گرانی که، خاصه در رشته علوم سیاسی، به تحلیل درونمایه گفتارهای سیاسی می‌پردازند. هدف عمده این دست مطالعات درک گرایش‌های ذهنی فرد فرد طراحان سیاسی یا گروه‌های سیاستگذار بوده است. داده‌های چنین مطالعاتی عمدتاً دست‌نوشته‌های سیاسی‌اند، که معمولاً هم در آنها تفاوت‌های بینا زبانی نادیده گرفته می‌شود. نظر تحلیل‌گری که بیشتر درونمایه را دنبال می‌کند بیشتر متوجه بسامد نسبی لغات خاصی مانند “صلح”، “آزادی”، “دموکراسی”، است. ممکن است معرف‌های زبان شناختی که نماد گرایش‌های خاص سیاسی‌اند نیز در نظر باشند. فرضاً کلماتی که خصومت، تجاوز و یا مشارکت را بیان می‌دارند. در بسیاری از این مطالعات، متون کدبندی می‌شوند بدین معنا که اصطلاحات سیاسی موردنظر توسط یک گروه از خوانندگان به نحوی کد گذاری می‌شود. دو شیوه “تحلیل محتوا” به “کدبندی عملیاتی” و “کدبندی شناختی” موسومند. اصطلاح “کدبندی عملیاتی” در بررسی ایدئولوژی بلشویکی باب شد: سیاستگذاران در دوران استالین بایستی طبق شبکه اعتقادی و مجموعه خاصی از قواعد عملی یا راحت تر بگوییم نوعی “کدبندی عملیاتی” رفتار می‌کردند. در این روش، اسناد و سخنرانیها توسط گروهی از تحلیل‌گران جهت ساماندهی آن شبکه بررسی می‌شوند، با این مدعا که (طی چنین روشی) می‌توان اعمال بعدی کسانی که پیرو چنین نظام‌هایی هستند را پیش‌بینی نمود، اصطلاح “کدبندی شناختی” به تکنیکی در تحلیل اسناد و سخنرانیها، از طریق نمودار یا نقشه‌های آماری قابل توصیف، اشاره دارد که غایت‌شان مشخص نمودن شبکه ارتباطات منطقی است که افراد سیاستگذار بین حوادث، اعمال و چیزها، چه در سطح ملی چه بین‌المللی، مفروض می‌دارند، با این همه

هیچ یک از این روش های تحلیل بر مبنای دقیقی از نظریه و توصیف زبان شناختی بنا شده اند .

## ۲-۲-۴: ایدئولوژی

بررسی شاخصه های زبان شناختی یا متنی ایدئولوژی حوزه فعالیت افراد بیشماری بوده است . علاوه بر مطالعات ایدئولوژیک روسیه کمونیستی که طی دوران جنگ سرد توسط تحلیلگران آمریکایی دنبال می شد ، تحلیل گران اروپایی نیز در پی جنگ دوم بین الملل به مطالعاتی در زمینه ایدئولوژی فاشیسم پرداختند . مدت مدیدی بود که محققان مارکسیسم مفهوم ایدئولوژی را در ارتباط با جامعه سرمایه داری به کار بسته بودند . با این فرض که میان ایدئولوژی و زبان خویشاوندی وجود دارد . ( دراین راستا ) رهیافت های بسیاری اعمال شده است ، اما جوهی که در زیر درباره زبان و استفاده از آن در زندگی اجتماعی و سیاسی می آید ، بیشتر باهم در ارتباطند . در نظام های استبدادی ( مواردی چون ) کنترل زبان مردم ، رسانه های گروهی که اطلاع رسانی عمومی را در برنامه دارند و محتوای رسانه های گروهی ، مستقیماً تحت نظارت سیاسی هستند .

ترویج ( افکار موافق ) و سانسور ( افکار مخالف ) هر دو با نظارت بر مطبوعات ، رادیو و تلویزیون محقق می شوند . در این عرصه ، امور نشناخته تری چون برنامه ریزی زبانی (Language Planning) بویژه برنامه های آموزش زبان در مدارس نیز مطرح می گردند . فرضاً در ایتالیایی زمان موسولینی ، آموزش زبان ایتالیایی با تأکید فراوان بر دستور زبان لاتین مقدم بود . آموزش زبان آلمانی در اولویت قرار داشت و زبان عربی نیز ( برای ارتباط و نظارت در مستعمره های آفریقایی ) ترویج یافت . تأثیر ایدئولوژی ناسیونالیسم بر خود نظام زبانی ، به بهترین شکل در سطح واژگان متجلی است . در سطح واژگان ، تغییرات در لغات ، چه به لحاظ ساختنی و چه به لحاظ معنای صریح (denotative) و ضمنی

(connotative) آنها، که ثمره ناسیونال سوسیالیسم در آلمان و فاشیسم در ایتالیا بوده، به طور گسترده ای بازشناخته شده اند. برای مثال: در آلمانی، صفاتی همچون توده مردم (olvolk) و صفت مشتق از آن مردمی (volkisch) رسماً در پیوند با عقاید ناسیونال سوسیالیسم که خود مرتبط به نژاد بودند به کار می رفتند ولی [همان لغات] پس از ۱۹۴۵ در گفتمان سیاسی آلمان بی استفاده ماندند. از دیگر اصطلاحات معروف می توان طرح الحاق پیشوا (fuhrer Anschluss)، اصطلاحی که هیتلر برای اتحاد اتریش به کار می برد و selbstgleichshaltung که به معنای پیوستن به حزب می باشد را نام برد.

در مقام استفاده زبان در شرایط خاص، توضیحات [شیوه] استفاده از زبان در نظام های خودکامه به خوبی در معرفه های روایی بررسی شده اند. از طریق روایت ها - تاریخ ها، گزارشات، داستان ها، و حاشیه نویسی ها - که در رسانه های تحت نظارت شامل آموزش و پرورش پدید می آیند هست که تک تک واژگانی که در بالا بدان ها اشاره شده معانی خاصی کسب و حفظ کنند. از عمده ترین مشکلاتی که در رویکرد به زبان و سیاست از طریق مفهوم ایدئولوژی پیش می آید این واقعیت است که ایدئولوژی عمدتاً اشاره به تفاوتی دارد که میان بازنمایی دروغین واقعیت و واقعیت اِ بژکتیو وجود دارد، با این همه هیچ تضمینی وجود ندارد که تحلیل گر ایدئولوژی، خود از موضعی بی طرف به تحلیل پردازد.

### ۳- رهیافت های انتقادی

آنچه تا به حال از سوبیه توصیفی گفته شد میل به موضعی دارد که معرفت شناسی آن در ارتباط با اثبات گرایی (Positivism) تعریف می شود. بدین معنا که مراقب است دقتی را که در بررسی نموده های زبان سیاسی به خرج می دهد همانا حقایقی مستقل و خنثی بوده، تحلیل گر نیز دانشمندی بیطرف و بی نظر باشد، سعی بر این است که پرسش از ارزش یا

نظر تحلیل گر به بررسی راه نیابد و جلوی آن گرفته شد. البته منظور این نیست که پرسش از ارزش اصلاً در سنت کلاسیک بلاغت - مطرح نشده است، حتی این نیز منظور نیست که توصیف دقیق نموده‌های سیاسی زبان هیچ دخلی به آنچه در زیر تحت عنوان نظرگاه انتقادی در تحلیل سیاست و زبان می آید ندارد. [بلکه] آنچه این رهیافت را ممتاز می کند که مفهوم متفاوتی از سیاست است - مفهومی که تأکیدش بر اهمیت قدرت از نقطه نظر سوژه های انسانی بوده و معتقد به رابطه میان "ابرساختارها" در نهادهای دولتی و "خرده ساختارها"ی هر روزه و روابط و تعاملات فرد فرد انسانها می باشد. چنین رهیافتی بیشتر حاصل سنت تحقیقاتی اروپایی است تا آمریکا، هر چند می توان تأثیراتی را که این نگره از اوایل دهه هشتاد بر جامعه شناسی آمریکا نهاده را ملاحظه نموده (مثلاً شاپیرو ۱۹۸۴)

در میان نظریه پردازان اجتماعی در اروپا که به انواع مختلف و آنجور که برخی اندیشمندان معتقدند حتی مخالف - تأثیرگذار بوده اند، می توان از **یورگن هابرماس** و **میشل فوکو** نام برد.

هابرماس از مکتب فرانکفورت و در ارتباط با "نظریه انتقادی" سخن می راند، وی تحلیل عملکردهای اجتماعی، که شامل انواع زبانشناخی آن نیز می شود را در زمره امور عقلانی قلمداد می کند که غایتی جز رهاسازی ندارند. نزد هابرماس (Habermass) ارتباط منحرف (distorted communication) ثمره اختیار نا عادلانه فرایند ارتباط بوده که خود حاصل اعمال قدرتست. فوکو (focault) نیز در ارتباط با مفهوم "گفتمان" سخن پردازی می کند که در زیربه تفصیل بدان خواهیم پرداخت.

بدلیل ابهاماتی که حاصل استفاده از اصطلاح زبان بوده اند، آنطور که شرحشان در بخش اول آمد، بسیاری نویسندگان اصطلاح "گفتمان" را برگزیده اند. زبان شناسان (مثل

فلاسفه، روان‌شناسان و دانشمندان علوم ارتباطی) اصطلاح “گفتمان” را برای اشاره به “زبان در کاربرد” (Language in use) استفاده می‌کنند تا بدین نحو متمایز از شبکه زبانی باشد که از آن مفهوم قواعد، الگوها و مؤلفه‌های دستوری بر می‌آید. آنچه ایشان در مطالعه یک متن مورد توجه قرار میدهد، متن نوشتاری، پاره‌گفتارهای کلامی و همچنین فرایندهایی است که افراد از طریق آنها متون یا پاره‌گفتارها را به جریان می‌اندازند.

از سوی دیگر در دهه‌های هفتاد و هشتاد، جامعه‌شناسان (که دانشمندان علوم سیاسی را نیز در بر می‌گیرد) تحت تأثیر مفهومی از اصطلاح گفتمان قرار گرفتند که در نقد ادبی و اجتماعی اروپا توسط نویسندگانی همچون میشل فوکو فیلسوف فرانسوی به کار می‌رفت. چنین مطالعاتی بعضاً به مطالعات “پسامدرن” یا “واساز” (deconstructive) موسوم شده‌اند. برخی زبان‌شناسان که دلمشغول تحلیل انتقادی استفاده از زبان بوده‌اند نیز چنین مفاهیمی را اتخاذ کرده‌اند.

از جمله اصول بنیادین که چین شیوه‌ای بر آن تأکید دارد می‌توان موارد زیر را بر شمرد:

الف) رابطه زبان و قدرت: داعیه اینکه نظارت و حاکمیت در درون معاصر به طور فزاینده‌ای از طریق اسباب زبانی اعمال می‌شوند.

ب) جریان قدرت: نظارت و حاکمیت پدیده‌های هر روزه‌ای هستند که در انواع مواجهات یا متنی هستند مثلاً: در کلاس درس، در روابط بیمار، پزشک و یا رابطه زن و مرد.

ج) رابطه میان اعمال زبانی و غیر زبانی: در حالیکه استفاده از زبان در حیات سیاسی روز به روز سرنوشت سازتر می‌شود، شکل‌های دیگری که غیر زبانی هستند نیز ضمیمه زبان شده‌اند. فرضاً ترتیبات سبکی (architectural arrangement).

د) انضباط گفتمان: انواع شیوه های گفتار یا نوشتار ( برای مثال مصاحبه ، مکالمه و نامه نگاری) نقش‌هایی متفاوت را در نهادهای جامعه ( مثل آموزش و پرورش ، پلیس ، ژورنالیسم و تجارت ) عهده دارند . مضافاً می توان تمام یک جامعه یا حکومت را بر ساختِ انضباط های متعدد و درهم تنیده گفتمان (مثلاً آموزش و پرورش نهادهای سیاسی ، مذهب ، حقوق ، پزشکی و جز اینها ) تلقی نمود . ( گذشته از این ) چنین ساماندهی فراگیری که به یک پیکره اجتماعی سیاسی داده می شود ، از منظر گفتمان ، خود نوعی "انضباط گفتمان" است .

### ۳-۱: زبان ملی

می توان چنین بحث نمود که مفهوم " یک زبان " به خودی خود مفهومی سیاسی است . می گویند زبان ، لهجه ای است مسلح به یک ارتش و نیروی دریایی ، نکته این طنز اینجاست که آنچه عمدتاً به " یک زبان " موسوم است نه شبکه ای همگن بلکه مجموعه ای از لهجه ها و گونه‌هاست [ که ] این لهجه های و گونه های زبانی به لحاظ جغرافیایی و نیز نقطه نظر توزیع اجتماعی شان از یکدیگر ممتاز می شوند به علاوه افراد نیز بسته به خاستگاه اجتماعی ، اقتصادی و حرفه شان به گونه های تمهیدات زبانی که مناسب نقش ها و موقعیت ها و نهادهای متفاوت فرهنگی است اشراف دارند .

لهجه چه در سطح سیاست درون مرزی و چه برون مرزی ، به معنایی که در زیر می آید ، درخور اهمیت است . به طور طبیعی مرزبندی در لهجه ها چندان مشخص نیست طوریکه با مرزبندیهای سیاسی ناسازگار می نماید ، با این همه دولت ها عمدتاً دست به انتخاب ، تدوین و گسترش لهجه گروهی که از لحاظ سیاسی غالب ترند ، به عنوان لهجه معیار می‌زند . اصطلاح لهجه خود در بردارنده گوناگونی های واجی ، واژگانی و نحوی می‌شود . فرضاً انگلیسی معاصر بریتانیایی مشتق از لهجه میدلندز شرقی ( East

(Midlands) است که طبقه تجار در قرون وسطی بدان سخن می گفتند. با گذر زمان این لهجه، قلمرو نقشی و موقعیتی را که به عنوان میدان عمل خود اختیار کرده بود گستراند، سپس سیل افراد این لهجه را برگرفته و بدین ترتیب روز به روز استعمال گفتاری و نوشتاری اش در نهادهای وابسته به قدرت سیاسی مانند دولت، ادارات، دادگاه و مذهب فزونی گرفت. با مرکزیت یافتن بریتانیای کبیر، این لهجه با گستره فزاینده ای از نقش ها نه تنها لاتین و فرانسوی، بلکه حتی زبانهای سلتی و دیگر لهجه های انگلیسی را خلع ید کرد.

در محیط های مستعمراتی، کاربست زبان ملی قدرت استعمارگر (مانند انگلیسی، اسپانیایی، فرانسوی) به جای زبانهای محلی به روشنی و بیش از هر چیز دیگر از اهمیتی سیاسی برخوردار است. حتی در دوران پسا استعماری، حکومت هایی که جستجوگر تأثیری جهانی اند، آموزش زبان [شان] را در بیرون از خود نهادینه می کنند. ایالات متحده و بریتانیای کبیر، به درجات متفاوت، بر صادرات زبانی خود سرمایه گذاری کرده اند. فرانسه نیز به طور مشابهی به دنبال تداوم فرانسوی زبانی (la franco Phonie) است همچنین از درون دولت ها سیاست های کم و بیش مشخصی در خصوص زبانهای معیار و زبان اکثریت آنها ذکر می کنند. نمونه های بسیاری هستند که در آنها زبان منتخب، توسط قانون اعمال و [حتی] مدام توسط نیروهای بیرونی تحمیل می شده است. هم از این بابت است که نخبگان موثر در دولت های نوظهور معمولاً به انتخاب، گسترش و تحمیل یک زبان ملی اقدام می کنند. حوزه نفوذ چنین کاری هم سیاست داخلی و هم بین المللی است. از سویی زبان ملی از بیرون تعریف و تمییز دولت را در شبکه بین المللی به همراه دارد و از سوی دیگر تعریف و تمییزی از داخل، بدین معنا که مردم نخبه و غیر نخبه، قدرتمند و ضعیف در یک بازه زمانی خاص به یک اندازه از چنین



معیاری بهره نمی برند و نتیجه لامحال چنین امری این است که یک زبان ذاتاً پایگاهی سیاسی دارد.

### ۲-۳: تحلیل انتقادی گفتمان

اصطلاح زبان شناسی انتقادی، بدو اشاره به شگردهایی از زبان شناسی توصیفی داشت که خود را در معرض کاربردهایی از زبان قرار می دهد که ادعا می شد قصد نفوذ در مخاطبان و فریفتن یا پنهان داشتن مطالب از ایشان را دارند. وضعی که تأکید بر واژگان و نحو در تحلیل های پیشین رقم می زد این بود که این گمان را در ذهن می پروراند که رویه های نفوذگر، اغواگر یا پنهان کننده و نتیجتاً ایدئولوژی را می توان با قطعیت به شبکه زبان منتسب دانست و این یعنی برخورداری جزم‌گرا. لیکن در نمونه های اخیر تأکید بر غایت فرایند ارتباط نزد دریافت کننده است. و در این میان خاصه زبان‌شناسان فمینیست و تحلیل‌گران گفتمان سعی در توضیح اهمیت این بعد، یعنی بعد ذهن‌گرایانه داشته اند.

سنت زبانی رایج در کاربردشناسی نظر را بدین واقعیت جلب می کند که زبان در کاربرد شکلی از کنش اجتماعی است. با این وجود رویکرد غالب انگلیسی، امریکایی برکنش فردی تأکید بیشتری دارد و از وابستگی میان کنش‌های فردی از جمله کارگفت‌ها و قدرت می پرهیزد. یک کارگفت، پاره‌گفتاری است بسیار شبیه به کنش اجتماعی که ممکن است نهادینه هم شده باشد، فرضاً قول دادن، تقاضا نمودن، هشدار دادن کارگفت‌هایی مرسومند اما تعهد دادن، محکوم کردن، اعلان جنگ از جمله مواردی هستند که به طور گسترده‌ای نهادینه شده‌اند. با این حال هر دو را می توان وابسته‌های قدرت دانست.

در نمونه های دسته دوم ناگفته پیداست که تنها افرادی در منصب‌هایی خاص هستند که طبق چنین رویه‌ای عمل می کنند و قادرند چنین کارگفت‌هایی را جاری سازند. اعلان

جنگ ، محکوم کردن دیگری به زندان کار هر کسی نیست ،نمونه های دسته اول نیز وابسته هایی از قدرتند . می گویند کارگفت ها در گرو شرایط اقتضا (felicity conditions ) هستند یعنی جاری نمی شوند جز اینکه شرایط خاصی حاصل شده باشد . فرضاً یک تقاضا زمانی مفهوم خواهد داشت که سخنگو ، در لوائ چیزهای دیگر ، بخواهد شنونده کاری انجام دهد ، همچنین آگاه باشد که شنونده ازعهده آن کار بر می آید. هرچند چنین صورتبندی این واقعیت را قلم می گیرد که در محیط هایی خاص تنها سخنگویی که در برابر شنونده از مقامی بالاتر برخوردار است حق جاری ساختن یک تقاضا را به خود میدهد . این چنین بسیاری از این مثالها ، آشکارا وابسته اند به حقانیت سخنگو و عمل وی ، به سخن دیگر همگی شان در پیوند با مفهوم سیاسی ویژه ای هستند وجه دیگری از جاری سازی کارگفت ها ، امری است موسوم به “ پدیده ادب ” از میان کارگفت های مرسوم یا حتی غیر مرسوم بسیاری شان می توانند به انحاء مختلف بسته به موقعیت جاری شوند .

یک تقاضا می تواند مستقیم یا غیر مستقیم ، با یا بدون کلماتی مشخصاً ادبی به کار بسته شود ، مثلاً سه جمله “ برو اون طرف ” ، یا “ از جلوی راهم برو کنار ” و یا “ چقدر اینجا درهم بر همه ” قواعد غیر مستقیم ادب از ارجاع مستقیم و بی واسطه به سخنگو ، شنونده و چیز یا موضوع مورد بحث امتناع دارد. مضافاً ، ادب ممکن است از رهگذر خلق زمینه ای مشترک میان سخنگو و شنونده ، برقرار شود . فرضاً گفتن “ ما ” یا استفاده از هر عبارتی که اشتراک طرفین گفتگو را برساند ، به تجارب همسانی اشاره می کند .

از این پدیده در اکثر شروح موجود در ادبیات کاربردشناختی به عنوان تدابیری فردی یاد شده ، با این حال پرواضح است که چنین استراتژی هایی در بافت سیاسی نیز کارا هستند.

در واقع استراتژی امتناع ( avoidance ) دقیقاً از آنرو که در کارکردهای ادب متداول

گردیده، می‌تواند برای مشتبه کردن، نارسا کردن و طفره رفتن از مسوولیت به کار بسته شود. به طرز مشابهی استراتژی زمینه مشترک رویه ای طبیعی رابرای سخن‌گویان سیاسی که در پی پایه ریزی [نوعی] حقانیت، اعتبار و محبوبیت برای خود هستند فراهم می‌سازد، هرچند به واقع نمی‌توان مطابق بی‌واسطه و بی‌قید و شرط میان چنین رویه‌ها و گونه خاصی از عمل سیاسی بدست داد. [یعنی] تحلیل انتقادی [بیشتر] برخاسته از جبهه گیری منتقدان تحلیل‌گر است.

تجزیه مکالمه ای (CA<sup>۳</sup>) در تشخیص و تشریح امکانات غنی سخن‌گویان در اداره گفتگو در محیط‌های متفاوت نتیجه بخش عمل کرده است. فرضاً پدیده نوبت‌گیری در مکالمه که براساس ضوابط منظمی با اتمام و آغاز نوبت‌ها اداره می‌شود به روش‌های زبان‌شناسانه دقیقی نمایانده می‌شوند می‌توان از نقطه ضعف‌های چنین رهیافتی، بی‌توجهی به نسبت میان نهادهای "خرد" و "کلان" که خود در برگزیده چگونگی توزیع قدرت است را بر شمرد... برای مثال تحلیل‌گری که مبنای کارش را تجزیه مکالمه ای قرار داد، خود متوجه می‌شود که توزیع قدرت ناعادلانه است، توزیعی که در مواجهات زن، مردی در شرایط خاص اجتماعی اتفاق و در حق نوبت‌گیری و حق وقفه و تخصیص زمان تکلم منعکس می‌شود. در مجموع می‌توان چنین گفت که آن طرفِ گفتگو که از پایگاه بالاتری برخوردار است، آسانتر می‌تواند گفتگو را متوقف کند تا کسی که از شأن پایین‌تری، و چه بسا در چنین نمونه‌هایی کار به بررسی [مفهوم] نظارت نیز کشیده شود

چنانچه ما، خرده تحلیل‌های نوبت‌گیری در مکالمه را استعاره ای از فرایندهای ارتباطی کلان به عنوان یک کل در نظر آوریم، تجزیه مکالمه ای را به مفهوم سیاسی مربوط

دیگری بسط داده ایم. چنین استعاره ای صرفاً در صدد زیر سؤال بردن سیاسی دستگاه سانسور یا آزادی اطلاعات و یا دسترسی به رسانه های عمومی نیست بلکه جز این پرسش بنیادین آزادی گفتار را نیز مطمح نظر قرار میدهد - که اگر بخواهم مختصر بگویم به نوبت هایی که به افراد و گروه ها در مکالمات جهانی ارتباطات عمومی اختصاص داده شده اشاره دارد. باقرار دادن تجزیه مکالمه ای (CA) در محتوای سیاسی گفتمان ناگزیر این پرسش را و رای مرزهای حقوق قانونی صرف برده و به تفحص در محدودیت های غیر مشهود در دسترسی به رسانه و حقوقی که مطابقت با نقش های ارتباطی خاص رقم می زنند می کشاند.

از طریق کاربست مفهوم "جایگاه سوژه" برخی مفاهیم از این دست قاعده مندی گردیده اند. اصطلاح "سوژه" در این منظر، به قصد، در بردارنده دو مفهوم متفاوت است: مفهومی سیاسی که در آن یک شخص در قلمرویی سیاسی، سوژه ای منفعل است و مفهومی شبه دستوری که در آن سوژه (فاعل) (حداقل در بسیاری جملات) انجام دهنده جمله ای معلوم است. بر این مبنا تحلیلگران انتقادی گفتمان به توجیه این امر که چگونه [جایگاه] یک سوژه از طریق گفتمان های موجود به هر دو طریق مذکور معین می شود مبادرت ورزیده، آنجایی که وی به عنوان عاملی اجتماعی ساخته می شود. [اما] چنین انگاره ای جز مگراست، از اینرو که سوژه ها همانطور که می توانند رفتارهایی قالبی انجام دهند نیز می توانند از میدان کنشی خلاقانه بهره برند. می توان به عنوان نمونه ای از چنین نوع تحلیل به گفتمان نهادهای اجتماعی چون مدرسه یا دانشگاه اشاره داشت. چنین نهادهایی برساخته نوع گفتمان هایی هستند که در نقش های متفاوت آن نهاد مشروع شمرده می شوند. برای مثال در سخنرانی ها، مکالمات معلم - شاگرد، جلسات کارکنان و امتحانات. در میان هر نوع گفتمان "جایگاه های سوژه ای" شخصی آشکارا

تجویز می شوند که خود اشاره به آنچه فرد باید بگوید و زمان گفتن آن برای نقش هایی چون معلم ، سخنران ، شاگرد ، ممتحن ، رییس جلسه و غیره دارد . از نقطه نظر تحلیل انتقادی گفتمان چنین تمایزاتی تنها امری مرتبط با کارکرد های تشکیلاتی نبوده اند ، بلکه وسیلهٔ ابقا و باز تولید نظارت اجتماعی نیز هستند و به همین دلیل بخشی از تحلیل سیاسی به شمار می آیند .

به عنوان نمونه دیگر می توان از تحلیل گفتمان احزاب سیاسی سخن گفت . تمامی احزاب سیاسی نیازمند حمایت رای دهندگان هستند بدین خاطر رأی دهندگان باید ( از طریق رسانه های عمومی و غیره ) مورد خطاب قرار گیرند ، به شکلی که گویی تمام این افراد شبیه هم هستند . هر چند هنگامیکه یک حزب سیاسی نیاز به حمایت گروه اجتماعی خاصی داشته باشد این روش قطعاً بلا استفاده خواهد بود . به تعبیری دیگر در مورد یک حزب سیاسی می توان چنین گفت که یک حزب سیاسی در گفتمان عمومی خود [همیشه] نیاز دارد "جایگاه سوژه ای" را برای مخاطبان متفاوت از خود " خالی "نگه دارد . ابزارهای زبانشناختی [ در نظر گرفته شده ] برای چنین ساختارهایی به غور و غوص در جزئیات متون و نوشتارها گماشته می شوند . هر چند صد البته می توانند بسته به نقطه نظر تحلیل گر به غایت متغیر باشند ، معهذاً مواردی را شاهدیم که در آنها به مولفه های نحوی و تمامی دیگر مولفه ها که مشغول تعیین جایگاه سوژه ، هستند اهمیت داده می شود . در گزیدهٔ زیر که مصاحبه ای رادیویی است که (در تاریخ هفدهم دسامبر ۱۹۸۵) با نخست وزیر وقت انگلستان "مارگارت تاچر" انجام شده استفاده از فهرستی مملو از همپایگی های نحوی ( Syntactic Coordinations ) را می توان با برجسته نمودن تصویری از "مردم" که مورد قبول تمامی بخش های جامعه باشد ، مرتبط دانست :

من همیشه بر این باور بوده ام که ببینند بریتانیا کشوری است با مردمی که برای خودشان فکر می کنند برای خودشان عمل می کنند و با استنباط‌های خودشان دست به کار می شوند. ایشان نیازی ندارند که کسی چیزی بهشان بگوید، خوششان نمی آید مجبورشان کنید، متکی به نفس خویش اند و گذشته از همه اینها و مهمتر از همه، همیشه خودشان را مسوول خانواده هایشان می دانند ...

آن گونه که **فرکلاف** (fairclough) بحث می کند، در اینجا نحو همپایگی ها در خدمت ردیف کردن ضمنی صفاتی است که در این کلیت مختلط هم به هم پیوسته اند. از نظرگاه انتقادی گفتمان این امر را می توان از این زاویه بررسی نمود که سخنگو این اختیار را به خود می دهد که درباره افرادی به خودشان صادقانه سخن هایی بگوید و این کار را از طریق باز تولید قالب هایی که زمینه مشترک را فراهم می سازد انجام می دهد. از این روست که سخنگو جایگاه سوژه ای خاصی اتخاذ می کند یعنی جایگاهی که از طریق دسترسی محرمانه به رسانه ای مقتدر حاصل شده و همچنین جایگاه سوژه ای را برای مخاطبین اظهار می نماید.

دو روش بسیار مرتبط بررسی معنا در ارتباط با گفتمان سیاسی وجود دارد. در روش اول، کلمات بخشی از یک منبع بالقوه اند که در اختیار کسی که آن زبان خاص را میداند قرار گرفته اند و در روش دوم، معنا می تواند در ارتباط با کلمات و جملات یک متن یا پاره گفتارها که در نوعی گفتمان خاص پدیدار شده اند نگریسته می شود.

از میان نظریه های متعدد معنا شناسی رویکردهایی که در حوزه علوم شناختی و یا نظریات شناختی فهم بسط یافته اند در تحلیل گفتمان سیاسی متمرکز بوده اند، متون و پاره گفتارها حداقل تا اندازه ای از طریق دسترسی به بازنمایی های ذهنی موضوعات و پردازش آنها، تولید و فهم می شوند. این بازنمایی ها شامل طرحواره های تصویری (I)

(mmage schemata) (تجارب بنیادین مانند حرکت از نقطه ای به نقطه دیگر) چارچوب های (frframe) ذهنی (چیزهای دایم تکرار شونده مثل خانه ها) و تعاریف (scripts) اتفاقات تکراری مثل جریان انتخابات) می شوند. انواع گفتمان راتاحدی می توان با توجه به چارچوب ها و تعاریف شان مشخص نمود. چنین مواردی افراد را قادر به تعریف آنچه "واقعی" است، تشخیص موقعیت ها، چیزها و اتفاقات نموده و استنباطات متناسبی نیز از این امور بدست می دهند. گذشته از این منابعی در باب استعاره فراهم می سازند که درجایی که استعاره فرایند شناختی عظیمی است که نه تنها در بلاغت ترغیبی بلکه در مفهوم زایی در مواردی پیچیده و دور از ذهن مثل سیاست و روابط بین الملل مطرح می شود، کارا می باشند.

مفاهیم سیاسی مهمی همچون مفاهیم نژادی، جنسی و [حتی] قالب های ذهنی (stereotypes) از دشمن می توانند با ابزارهای شناختی درک شوند. فرضاً قالب های ذهنی از یهودی ها، آلمانی ها و کمونیست ها مجموعه نسبتاً ثابتی از بازنمودهایی هستند که صفاتی را همراه با انگیزه ها و اهدافی نسبت داده شده به آنها کرده اند. در چنین صفاتی ارزشی منفی تنیده شده که مدام در فهم و دریافت [مطالب] به کار بسته می شود. ظاهراً قالب ها زمانی سر بر می آورند که از برخی صفات یک گروه، که اغلب فرعی نیز می باشند، به عنوان شاخص اصلی آن گروه یاد شود. از نقطه نظری شناختی یا معناشناختی چنین فرایندی مجازی (metonymic) است. یعنی فرایندی که از طریق آن یک چیز جانشین چیز دیگری شود که [تنها] در پیوند با آن است. با این همه مجاز به خودی خود حاصل ترویجی اجتماعی و سیاسی می باشد که عمدتاً توسط یک گروه غالب اجتماعی یا سیاسی بر پا می شود. نقش قالب های تصویری که از دشمن غربی بوجود آمده بودند، به وضوح در سیاست خارجی شوروی دهه ۱۹۸۰ مشخص گشت،

زمانیکه ناگهان تمامی مساعی، آشکارا در جهت تعدیل دریافت های ذهنی از رهبری شوروی به کار گرفته شد.

سهمی که استعاره در مفهوم سازی از واقعیت های سیاسی عهده دار است چشمگیر است. استعاره هم توسط نظریه پردازان و هم کارگزاران استفاده می گردد، اگر چه در بعضی نظام های سیاسی چنین مرزی در کار نیست. محکم ترین استعاره برای دولت، استعاره بدنۀ سیاسی (body politic) است. در نظریه روابط بین الملل، اغلب از دولت مفهومی چون یک شخص یا یک ظرف می سازند. استعاره ها معانی را به اشاره می گویند که قادرند از نظر مفهومی در نوع گفتمان متعاقب خود مؤثر بیفتند. اینجاست که اگر دولت را بدن فرض نماییم، بدن ممکن است بیمار هم شود، سرطان هم بگیرد و یا به پاکسازی و غیره نیاز داشته باشد. اگر دولت وجودی شبیه یک ظرف باشد سطحی داخلی و سطحی خارجی خواهد داشت. تفکیک سیاست های داخلی و خارجی نیز از یکدیگر می تواند اقدامی مهم در جهت مفهوم سازی های سیاسی مربوط به گفتمان باشد. ظاهراً مفهومی که استالین از سیاست و دولت می ساخت، استعاره ماشین را که متضمن کمربندهای انتقالی و اهرم های قدرت بود بکار می بست.

بسیاری از مفاهیم کلیدی سیاسی چنین ثبات مفهومی را از خود بروز میدهند. از خود مفهوم "سیاست" در اکثر موارد به عنوان حرکتی در طول یک جاده یاد شده است: حرکتی گام به گام که با عدم انحراف از خط حزبی مسیری در طرفه و غیره همراه باشد. بحران ها معمولاً به عنوان "چهارراه ها" یا "نقاط عطف" تاریخی در نظر آورده می شوند. [بی شک] چنین مفاهیمی می توانند برخاسته از شبکه کلان تری در باروهای سیاسی باشند که در آن، تاریخ جاده ای در زمان است که به مقصد ناگزیری می انجامد که طی آن کشور فرد نیز "ماموریت" خاصی یافته است.



استعاره های خاصی هستند که می توانند چه با تدارک ابزارهایی مفهومی و چه از طریق اشارات غیر مستقیم به دژوازه ها (taboo)، نقش عمده ای در پیشبرد مناظرات سیاسی که حول مقولات مناقشه برانگیز بر پامی شوند، داشته باشند. با این همه در روابط بین الملل یا روابط فرهنگی، که به دیپلماسی ربط می یابند، استعاره ها می توانند ناخواسته عواقب نامطلوبی در برداشته باشند، به عنوان مثال می توان استعاره "خانه مشترک اروپایی" را که توسط رئیس جمهور وقت روسیه **گورباچف** در حدود سال ۱۹۸۵ مطرح شد در نظر گرفت، جایی که کلمه "خانه" معادل کلمه روسی dom بود، حال آنکه چارچوب مفهومی کلمه dom به طور قابل ملاحظه ای متفاوت از خانه به مفهوم قالبی انگلیسی آمریکایی آن است. بدین معنا که dom به طور نوعی مبین مفهومی از یک ساختمان که شامل آپارتمانهایی جدا افتاده است می باشد. از اینرو تلویحات سیاسی موجود در استعاره dom و استعاره خانه مغایر یکدیگر بودند.

هرچند نظام مندی و نتیجه بخشی استعاراتی از این است روشن است، تلویحاتشان اما چندان بارز نمی باشد. این امکان وجود دارد که یک استعاره جا افتاده در نوعی گفتمان خاص میل به تحدید مفهوم سازی های دیگر خود داشته باشد. در بلاغت سیاسی ترغیبی چنین استعاراتی می توانند به علت ظاهر طبیعی شان به اعتبار و حقانیت سخنگو کمک کنند.